



گاهنامه فرهنگی، اجتماعی

# صبح رویتن

مدرسه کودکان کار و در معرض آسیب‌های اجتماعی

سال سوم | شماره ۱۰ | مهرماه ۱۴۰۲ | ۲۲ صفحه



[www.sobherouyesh.com](http://www.sobherouyesh.com)





## زنگ‌ها برای چه کسی به صدا درمی‌آیند؟

لوازم التحریرها را معلم‌ها از روز قبل بسته‌بندی کرده‌اند. لوازمی که حامیان صبح‌رویشی آن را به بچه‌ها هدیه کرده‌اند، این‌هاست: مدادرنگی، مدادتراش، مدادهای سیاه و قرمز، کیف، خودکار برای پایه‌های چهارم تا ششم، پاک‌کن، دفتر مشق، دفتر نقاشی و جامدادی. همه‌ی لوازمی که برای آموزش بچه‌ها ضروری است، مدرسه در اختیارشان می‌گذارد. از راهرو، صدای زنگ می‌شنویم. زنگی که مخصوص حال خوب است. هر کس در دبستان‌ها بخواهد بگوید که من خوبم و می‌خواهم شما هم شریک حال خوبم باشید، زنگ را به صدا درمی‌آورد. همه چیز در تب‌وتاب است تا صبح‌رویش را به آغوشی امن برای دانش‌آموزانش تبدیل کند.

می‌خواهیم بخش کوچکی از حال و هوای مدرسه در شهریور را برایتان به تصویر بکشیم: روزهای پایانی شهریور، مهر را با خودشان آورده‌اند مدرسه. دخترهای چهارمی آمده‌اند دستی به سر و روی کلاس‌ها بکشند. تابستان، درهای مدرسه به روی بچه‌ها باز است. یاران صبح‌رویش در تابستان به این فکر می‌کردند که مدرسه را چه‌طور برای بچه‌ها زیبا و امن‌ترکنند تا مدرسه جایی باشد برای یادگیری آسان و آسوده و آموختن همراه با بازی. چند کیف صورتی روی میز دفتر آموزش چیده شده است. مربی فرهنگ دارد چیزهایی با نخ و کاغذ می‌سازد. می‌پرسیم: «این‌ها چیست؟» پاسخ می‌شنویم: «برای فضاسازی است.» دفتر مدیریت دبستان پر از رنگ شده است.







تَابستان خندان

## اردوهای برای پخته شدن

دبستان پسرانه

بیشتر ما عاشق اردو رفتن بودیم. هنوز هم در بزرگسالی بدمان نمی‌آید به سبک و سیاق کودکی با همسالانمان بزنیم به دل کوه و دریا. کودکی بعضی از ما در دامن روستاهای سرسبز بالیده شد یا در شهرهایی کوچک و باصفا گذشت. با این همه، زندگی در طبیعت هم نمی‌توانست از شوق کودکانی ما برای اردوی مدرسه‌ای کم کند. تابستان خندان برای ارضای همین نیاز به «شادی» و «هم‌سفری با همسالان» طراحی و اجرا شد. دبستان پسرانه‌ی صبح‌رویتن، بهشت اردوهای تابستانی بود. هر دانش‌آموز به‌طور میانگین سه‌بار در این اردوها شرکت کرد، مگر این‌که ساعات کاری‌اش اجازه نمی‌داد. از اردوهای درون‌مدرسه‌ای اگر می‌پرسید، در فضای دهکده‌ی مدرسه گذشت. برای انتخاب مکان اردوهای خارج از مدرسه هم، از بچه‌ها و خانواده‌هایشان نظرخواهی شده بود. گزینه پرطرفدار فوتبال و مفرح‌ترین اردوهای این دبستان هم «مسابقات جام‌جهانی» بود که بچه‌ها به این نام می‌شناختنش.

پسرهای علاقه‌مند، راهی اردوی مسابقات فوتبال شدند. اولین جام‌جهانی در ۱۶ مرداد برپا شد و بعد از آن تا ۲ روز، رقابت‌ها بی‌وقفه ادامه داشت. به برنده مسابقه‌ی پایانی هم جوایزی از جنس خوراکی داده شد. هدف رقابت کردن نبود. ورزش، توانایی آدم‌ها را برای رویارویی با مشکل‌های زندگی بالا می‌برد. درست در همین خوش‌گذرانی‌ها و این سفرهای کوچک کودکانه است که بچه‌ها، راه و رسم زندگی را یاد می‌گیرند.

همزمان با برگزاری مسابقات، پسرهایی که به فوتبال علاقه‌مند نبودند، اردویشان را درحوضچه کوچک دهکده که آن را «دریا» می‌نامند، برگزار کردند.



پرنده‌های بسیاری را از نزدیک دیده بودند و در مورد نوع زیست‌شان اطلاعات بسیاری را در ذهن داشتند. اردو شهر بازی هم داستان‌های خودش را داشت. پسرهایی که برای سوار قطار شدن هوهو چی‌چی کنان بی‌تابی می‌کردند. دست‌فرمانشان هم موقع استفاده از ماشین‌های برقی طوری بود که انگار برای سال‌ها، راننده ماشین‌های مسابقه بودند. «خوش‌گذرانی بدون دغدغه بچه‌ها» چند کلمه گویایی است که می‌توان برای توصیف اردو سرزمین عجایب به کار برد.

آخرین اردو پارک بازیافت بود. بچه‌ها عمیق‌تر از قبل یاد گرفتند که چه‌طور زباله‌هایشان را بازیافت کنند. بچه‌های سوم، چهارم پنجم و ششم از این پارک که در علی‌آباد است، دیدن کردند. آن‌ها در بدو ورود، چند مجسمه که با لاستیک و وسایل دورریز ساخته شده بود دیدند. این موضوع برای بچه‌ها آشنا بود چون در فضا سازی صبح‌رویش هم از وسایل دورریز استفاده شده است. همین‌طور بچه‌ها در کلاس‌های مهارت‌کده که شعار «دورریختی، دورریختنی نیست» را دارد، دست‌سازهای زیادی را با هدف حفظ محیط‌زیست می‌سازند، حتی صندلی‌های مدرسه با کمک خود بچه‌ها و استفاده از لاستیک‌های کهنه و طناب و رنگ ساخته شده است.

بازدید از کارگاه برق هم یکی دیگر از برنامه‌های تابستان خندان بود. اردوها قرار نیست که فقط یک تفریح خشک و خالی باشد. اردوهای مدرسه اگر با تدبیر انتخاب شوند، حکایت «بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی» بزرگسالی‌اند. یاران صبح‌رویشی دوست داشتند که یک برش شیرین از زندگی را با بچه‌ها سر کنند و با هم و از هم بیاموزند. زندگی همیشه قابل پیش‌بینی نیست حتی در خوشی و دل یک اردوی کودکانی کوچک. این است که در شادمانی هم نکته‌ای است که می‌شود برای ادامه‌ی راه زندگی بهره‌ای از آن برد و چه بهتر که این بهره بردن جمعی باشد.

پسرک‌ها در گرمای تابستان تنی به آب زدند و از بازی در آب خنک با دوستانشان لذت بردند.

زمان اردوهای خارج از مدرسه که رسید، بچه‌ها در پوست خود نمی‌گنجیدند. اردوی محبوب بچه‌ها هم اردوی باغ پرندگان بود. مدام اسم پرنده‌ها را از ناظم و مربی‌ها می‌پرسیدند. زیر هر بوته‌ای، پرنده‌ای پیدا می‌شد. پرنده‌ها، رها در طبیعت باغ، بال می‌گشودند. پسرها طوری به آن‌ها سلام می‌کردند که انگار آن زبان بسته‌ها، هم نیمکتی‌شان در مدرسه‌اند. حتی دوست داشتند از در هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، چپیس بدهند به پرنده‌ها.

محیط برایشان جدید و قابل کشف بود. هر چند دقیقه یک‌بار، انگشت اشاره یکی از بچه‌ها بالا می‌آمد و می‌پرسید «آقا؟ چرا پرنده‌ها توی قفس‌اند؟»، «خانم نباید به پرنده‌ها دست بزیم؟» و ...

یکی از اتفاق‌های به‌یادماندنی، تلاش بچه‌ها برای ارتباط گرفتن با طاووسی بود که دوست نداشت پرش را باز کند. هر چه قدر بچه‌ها در حق طاووس، مهربانی و شوخی می‌کردند، سودی نداشت که نداشت. در عوض، طاووس افتاد پی یکی از مربی‌های اردو. آن مربی قرار بود به حفظ نظم اردوی بچه‌ها کمک کند، آخرین نفر صف باشد و نگذارد کسی از قافله عقب بماند یا گم شود. این موضوع دستمایه شادی بچه‌ها و شوخی‌های بسیار با او شد. پسرهای کوچک، به خانمی پرنده‌های شکاری که رسیدند، متوجه شدند که پرنده‌های شکاری مثل دیگر پرنده‌ها رها نیستند. جغد و شاهین و عقاب را نمی‌شد در محوطه باغ رها کرد. بچه‌ها از همان لحظه‌های اول، می‌خواستند شاهین و عقاب ببینند. این اشتیاق برای اقتدار پرنده‌های شکاری بود؟ برای این بود که یادآور تیم‌های باشگاهی فوتبال ایران بودند؟ این هم بعید نیست. زمان بازگشت به مدرسه پسرها دید بهتری به طبیعت داشتند، طبیعتی که به نگاهشان زیبایی بخشیده بود. حالا دیگر علاوه بر شناخت گنجشک و کلاغ و دیگر پرنده‌های شهرنشین،







## پیوندی همیشگی

### دبستان دخترانه

امسال در صبح‌رویش طرح تابستان خندان را پیاده کردیم تا نیاز کودکانمان را به تفریح و آموزش در این سه ماه گرم سال برآورده کنیم. هدفمان از اجرای تابستان خندان این بود که پیوند بچه‌ها و مدرسه از هم گسسته نشود. بنایمان هم بر این بود که هر پایه تحصیلی دست‌کم به ۲ اردو برود. اردو‌هایی که متناسب با نیازهای بچه‌ها باشند. خط آغاز برنامه، یک اردوی درون‌مدرسه‌ای با پایه دوم دبستان دخترانه بود. در این اردوی ۲ ساعته ما و بچه‌ها خاله‌بازی کردیم تا کار گروهی را در کنار هم و از هم یاد بگیریم. دخترها میزبانمان می‌شدند. لوازم و خوراکی‌هایی که از خانه آورده بودند یا ما در مدرسه تدارک دیده بودیم را در کنار یک‌دیگر می‌چیدند. هرکدام از دخترها نقش‌هایی برعهده می‌گرفتند؛ یکی جارو می‌کرد، دیگری لوازم پزشکی‌اش را درآورد که یعنی کادر درمان است و کار در بیرون از منزل با اوست تا عهده‌دار تأمین اقتصادی خانواده باشد. حتی از خوراکی‌هایشان می‌گذاشتند وسط و به مربی‌ها تعارف می‌کردند. آن‌ها حتی بعد از پایان اردو، خودجوش بازی‌کده را جارو کردند. یکی از بچه‌ها برای تخلیه‌ی خشم از کیسه بوکس مدرسه استفاده کرد و دوستانش دو طرف کیسه را گرفتند تا به او کمک کنند. بعد نشست و بسیار سرحال با بقیه بازی کرد.

پایه‌های پنجم و ششم دو گروه شدند. رفتند دهکده، نان پختند. گروه اول هجده نفر شدند. آرد خریدند و تمام ترکیبات و خمیر را خودشان به دست آوردند. خرده‌چوب‌ها را از باغچه جمع‌آوری و آتش درست کردند. نان پختن مهارت زیادی می‌خواهد. تمرکز چشم و دست را همزمان می‌طلبد. به سرعت عمل بالایی هم نیاز دارد اما بچه‌ها از پشش برآمدند. گروه دوم از این پایه‌ها فقط دو نفر بودند. بقیه دوستانشان غایب یا در سفر بودند. بعضی از آن‌ها به‌خاطر بیماری اردو را از دست دادند. دو تا دخترمان در قالب یک مسابقه‌ی سرعتی خیار و گوجه شستند، پوستشان را کندند، خرد کردند، نمک زدند و زباله‌ها را در سطل ریختند. این مسابقه برای بالا بردن سرعت این دو

کودک عزیز تدارک دیده شده بود. به فاصله‌ی چند ثانیه از هم کار را تمام کردند. هر دو را برنده اعلام کردیم. بعد بردیمشان کنار دریاچه. خوراکی خوردند و اسم فامیل بازی کردند تا بخش پایانی رقابت‌های سرعت را به فرجام برسانیم. از مسابقه‌ی سرعت که سیر شدند، اردوهایشان تمام شد.

برای پایه‌ی چهارم نقشه آشنایی با مشاغل درون مدرسه‌ای را چیدیم. این بچه‌ها عاشق مدرسه بودند. یکی مددکار شد، دیگری روان‌شناس. برای آن‌ها جای بردیم. کودک مددکارمان گفت: «این جای خیلی چسبید». یکی از دانش‌آموزان که مسئول واحد ثبت نام شده بود، خیلی جدی به دانش‌آموزان برای پیگیری کارهایشان زنگ می‌زد؛ آن‌قدر در نقششان فرو رفتند که به ما گفتند «چه قدر کار شما سخت است». بچه‌ها بعد از ایفای نقش مشاغل رفتند پارک و پنیک درست کردند. بازی کشف شباهت هر برش از شکل و شمایل آن به پدیده‌های طبیعی را راه انداختیم. اردوی سرگرم‌کننده‌ای به نظر رسید. بچه‌های کلاس سومی، آشپزی در طبیعت را تجربه کردند. جای شما خالی. املت خوشمزه‌ای شد. مریم آن‌قدر کدبانو بود که نکات ظریف بهداشت و آشپزی را از او یاد گرفتیم. مادر مریم شاغل است و مسئولیت مریم در



این اردو بخشید. عوضش پختن املت به او واگذار شد تا پاداش کار نیکش را دیده باشد. چیزی که در اردوها از بچه‌ها می‌خواستیم این بود که کار را با عشق و لبخند انجام دهند. ما در زمان حال زندگی می‌کنیم اما زیستن در اکنون را تجربه نمی‌کنیم و چنین زیستن، همان کیمیایی است که دوست داریم به فرزندان صبح‌رویشی‌مان بیاموزیم. اردوهای برون مدرسه‌ای هم در سرزمین عجایب، سرزمین افسانه‌ها، فان‌لند، سرزمین اقیانوس‌ها و ... گذشت. در این اردوها بچه‌ها بسیار بازی کردند، یاد گرفتند و خوش گذراندند.

خانه زیاد است. او به ما گوشزد کرد که روی سبزی را بپوشانیم تا آن را از گردوغبار حفظ کنیم. پایه‌اولی‌ها هم نشستند پای کاغذ متری و نقاشی کشیدند. روی صورت‌هایشان را با مازیک نقاشی کردیم. در آن روز به اتفاق به این رسیدیم که خلاقیت به امکانات زیادی نیاز ندارد. بچه‌ها در اردوها، خودجوش فداکاری را تمرین کردند، مثلاً دخترک کلاس سومی ما از گزینه دلخواه شکستن تخم‌مرغ گذشت (توضیح این که در اردویی تعداد دانش‌آموزان از تخم‌مرغ‌ها بیشتر بود و هر کسی دوست داشت افتخار شکستن تخم‌مرغ به او برسد) و این فرصت را به دختر کوچک مهمان در

## تابستان زیر سایه مدرسه

### متوسطه دخترانه

با ترفند «برگزاری اردو» می‌شود بچه‌ها را کشاند مدرسه و اوقات خوشی را برایشان رقم زد. دبستانی‌ها را همین که سوار اتوبوس کنی و برایشان شعر بخوانی راضی می‌شوند اما بچه‌های متوسطه سخت‌پسندتراند. با هر چیزی راضی نمی‌شوند. اردوهایشان خلاقیت بیشتری می‌خواهد. با این‌همه، اردوی متوسطه‌ای دختران، اردوی پراقبالی بود. طبق برنامه می‌خواستیم برویم پارک جنگلی چیتگر. مسیر برای عبور اتوبوس سخت بود. مثل همه وقت‌هایی که روزگار بی‌دلیل با آدم راه نمی‌آید و بدقلقی می‌کند. دست‌آخر که خودش می‌فهمد به این‌همه سرسختی نیازی نیست، با آدم راه می‌آید، مساله با گفت‌وگو برطرف شد. تصمیم گرفتیم مسیری را انتخاب کنیم که راحت‌تر باشد، پارک ریحانه را برگزیدیم. در پارک ریحانه‌ی چیتگر که پارکی مخصوص خانم‌هاست، بچه‌ها از خودشان و مربی‌هایشان پذیرایی کردند و بازی کبدي و طناب کشی راه انداختند. بعد هم هندوانه خوردیم و جوجه کباب کردیم. مدرسه یک دانش‌آموز کمال‌گرایی دارد که همیشه‌ی خدا ناراضی است و چیزی سر ذوقش نمی‌آورد. او هم در این اردو از سر شوق، در آماده کردن جوجه‌ها پیش‌قدم شد. برای همه باورنکردنی بود که یک‌بار به چیزی رضایت داد. تازه بعدش آمد دفتر و از همه تشکر کرد.





# مدرسه‌ای که بوی خانه می‌دهد

## متوسطه پسرانه

همه این‌ها که گفته شد، یک‌طرفه، این‌که می‌خواهم بگویم یک طرف دیگر. بهترین اتفاقی که همین چند وقت پیش افتاد، وسیع شدن جهان‌بینی بچه‌ها بود. پسرها بعد از دیدن کوره‌پزخانه (سه راه تقی‌آباد، شهرری) آدم دیگری شدند. در این اردو یکی از بچه‌های مدرسه، دوچرخه‌ی خراب پسری که در کوره کار می‌کرد را تعمیر کرد. بچه‌ها متوجه شدند در بهره‌مندی از مادیات دنیا و توانایی‌ها، آن‌قدرها هم از قافله عقب نیستند؛ دیدند آدم‌هایی هستند که به کمک آن‌ها برای ادامه‌ی زندگی نیاز دارند.

دانش‌آموزان بعد از خوردن ته‌چین شام کنار دوستانشان، نقشه‌ی اردوی جهادی را برای بچه‌های کوره کشیدند. آن‌ها و همیارهای صبح‌رویشی دست‌به‌دست هم دادند و در کوره، چاه حفر کردند. در آینده‌ی نزدیک هم می‌خواهند سرویس بهداشتی بسازند.

پسران اردورفته، فردای آن روز، اوضاع کوره‌پزخانه را برای کسانی که نیامده بودند، تعریف کردند. این که قصه‌ی کوره از زبان بچه‌ها برای بچه‌ها گفته شود، باورپذیرتر است و نگاه بهتری را منتقل می‌کند.

شاید فکر می‌کردند در دنیا، فقط خودشان‌اند که با مشکلات ریز و بزرگی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. خوبی سفر کردن همین است. آدم‌های گوناگونی را می‌بینی، مشکلاتشان را می‌فهمی، رنج‌های خودت را می‌تکانی و برمی‌گردی خانه.

رفتن به شهربازی هم در برنامه‌ی تابستان خندان متوسطه پسرانه بود. شهربازی که فقط برای دبستانی‌ها نیست! بچه‌های پایه‌های بالاتر هم دل دارند. صبح‌رویش حواسش به خوشی دلشان بود و اردوی شهربازی را در برنامه‌هایشان گنجانند و از دیدن حال خوبشان کیف کرد.



بعضی از مدرسه‌ها حس و حال خانه را به آدم می‌دهند. مثلاً معماری خاصی دارند، معلم‌هایی دارند با رفتاری پدران یا مادرانه. گاهی اوقات هم بدون آن که بفهمیم چرا، به‌طور عجیبی در آن احساس راحتی می‌کنیم. اگر به مدرسه متوسطه پسرانه صبح‌رویش که در خیابان باغ آذری است، سری بزنید، همین حال و هوا را احساس می‌کنید. جایی که مدیر و دبیرهای مدرسه می‌خواهند خودشان را با نام «داداش‌بزرگه» به بچه‌ها معرفی کنند که رابطه‌های نزدیک‌تری میان صبح‌رویشی‌ها برقرار شود.

چیدمان فضای داخلی، بی‌شباهت به مدرسه‌های دیگر است. حتی میز و صندلی مرسوم مدارس دیگر را ندارد. چند میز تاشو روی زمین‌اند، بچه‌ها روی زمین می‌نشینند. کفش‌هایشان را نرسیده به راه‌پله از پا می‌کنند. هر زنگ تفریح هم پاهایشان را می‌شویند. چند تا میز چند منظوره هم از دیوار اتاق آویزان‌اند. تا حالا بیست‌درصد از فضاسازی مدرسه انجام شده، بقیه را گذاشته‌اند با همت بچه‌ها انجام شود. وقتی بچه‌ها در این مدرسه که بوی خانه می‌دهد، خسته می‌شوند، دراز می‌کشند، این است که برای فضاسازی سقف هم باید چاره‌ای اندیشیده شود. از مدرسه‌ای می‌گوییم که خوشبختانه اقبال ثبت‌نام در آن دوبرابر بیشتر از پارسال است. از امسال پایه یازدهم پسرانه دایر شد. هفتمی‌ها که ظرفیتشان بیش از یک کلاس بود، تنها پایه دوکلاسه را تشکیل دادند. بچه‌ها با همکاری هم مدرسه را اداره می‌کنند. در هر وعده‌ی صبحانه و ناهار، یکی دو پایه میزبان‌اند و بقیه بچه‌ها مهمان. آن‌ها از یکدیگر پذیرایی می‌کنند و خودشان ظرف‌هایشان را می‌شویند. هرکس یک مسئولیتی دارد.

مراسم صبحگاهی در متوسطه پسران گاهی در راهرو برگزار می‌شود. دور یک سفره، همان موقع که صبحانه می‌خورند و صمیمیت بینشان تقویت می‌شود. یک روز در هفته هم بچه‌ها به رسم پهلوانی، صبحگاه زورخانه‌ای را با همان نواهای مشهور در حیاط اجرا می‌کنند. گفت‌وگوی مسئولان مدرسه و دانش‌آموزان در صف، یکی از آیین‌های متوسطه پسرانه است تا اعتمادبه‌نفس در حرف زدن و ارتباط‌گیری بچه‌ها قوت بگیرد.

همه بچه‌ها بعد از هدایت تحصیلی خواستند در همین مدرسه بمانند حتی پسری که امتیازش به ریاضی فیزیک هم قد می‌داد، ماند این‌جا که فنی بخواند.



## گام به گام با گشت‌وگذار تابستانه بچه‌ها در پیشگام



با همکاری بچه‌ها رنگ و بوی دیگری به خود گرفت. این اردو در آشپزخانه‌ی مدرسه‌ی راهنمایی برپا شد. به دو گروه از بچه‌ها مواد غذایی یکسان داده شد. مربی‌ها از بچه‌های گروه‌ها خواستند که غذایی که می‌پزند متفاوت از هم باشد. این اردو در ۲ روز انجام شد. در این برنامه نیز آداب غذا خوردن را با انجام نمایش تمرین کردند. مربی‌ها به بچه‌ها گفتند: فرض کنید که اینجا رستوران است چه‌طور غذا می‌خورید؟ حتماً از این به بعد که بچه‌ها بخواهند از بیرون غذایی تهیه و میل کنند، یادشان به این نمایش و نکات طنز می‌رود. در اردوی بیرون‌مدرسه‌ای، بچه‌های پیشگام یک رفتند هیومن پارک و سفری را به اعضای داخلی بدن تجربه کردند. یک فیلم سه‌بعدی برای بچه‌ها به نمایش درآمد. در راه برگشت توی اتوبوس، پانتومیم، اسم فامیل، گل یا پوچ بازی کردند و بازی حدس کلمات برگزار شد. بابت سفر شناخت اعضای بدن هم گزارش‌هایشان را نوشتند. بچه‌های پیشگام دو، رفتند شهربازی دریاچه‌ی چیتگر و سرسره‌های بلند چند متری، رالی چرخ‌وفلک، غذا دادن به اردک‌ها و ... را تجربه کردند.

سه‌ماه تعطیلی زمان خوبی است که هر چه در یادگیری کاشته‌ای برداشت کنی یا دچار ملال زندگی روزمره شوی. تابستان خندان یعنی هم‌نشینی شادی و آموزش. چاره صبح‌رویش است برای از ملال در آمدن و فراموش نکردن. در مدرسه‌های دخترانه‌ی پیشگام چراغ اردوهای درون‌مدرسه‌ای و بیرون‌مدرسه‌ای روشن بود تا پیوند دوستی بچه‌ها و مدرسه پایدار بماند. اردوی درون‌مدرسه‌ای پیشگام یک، با سفر به دهکده شروع شد. آیین این سفر کوچک مثل گشت‌وگذار شهری آدم‌بزرگ‌ها بالغانه و پر از احساس مسئولیت بود. ناگت، کاهو، گوجه و خیارشور وعده‌ی غذایی ۱۰ دختری بود که در این اردو شرکت کرده بودند. خودشان شستند، خرد کردند و با کمک مربی آتش برپا کردند. آداب غذا خوردن مثل با نام خدا غذا را آغاز کردن، شستن دست‌ها، ریخت‌وپاش نکردن روی سفره، خدمت‌رسانی به هم‌سفره‌ای‌ها و سپاسگزاری آخر غذا هم تمرین‌هایی بود که بچه‌ها با هم از پیش برآمدند. این اردوی دخترانه حدود یک ساعت و نیم الی دو ساعت طول کشید. در پایان کار بچه‌ها در قالب نقاشی و گزارش‌نویسی برداشت‌های خودشان را به مربی‌هایشان ارائه کردند.

در آخر بی‌آنکه کسی از آن‌ها بخواهد، ظرف‌هایشان را بشویند، ظرف‌ها را شستند و در جای مخصوص به خود گذاشتند. این اقدام بچه‌ها برای مربی‌ها بسیار خوشایند به نظر رسید. در پایان با بستنی از بچه‌ها پذیرایی شد. این اردو با گروه دیگری از پیشگام یک که پانزده نفر بودند، تکرار شد. اردوهای درون‌مدرسه‌ای پیشگام ۲ که شامل بچه‌های چهارم تا ششم می‌شوند،





## تابستان به همی‌ها هم لبخند زد

دهکده و بوستان زندگی هرکدام دو بار تکرار شدند تا اگر برای کلاسی اردوی دهکده برگزار کردیم، برای کلاس دیگر هم اردوی بوستان برپا شود و بالعکس. در پایان از بچه‌ها نظرسنجی می‌شد تا بازخوردها را ببینیم و چراغ راهمان را برای سال‌های آینده روشن کنیم.



دانش‌آموزان واحد «همیم»<sup>۱</sup> از راه دوری می‌آیند مدرسه. به همین خاطر، اردوهای این واحد را آن‌گونه تدارک دیده بودیم که یک روز شاد همراه با تفریح و بازی در مدرسه برایشان رقم بخورد. خاله‌بازی، یکی از گزینه‌های است که در آن می‌شود زندگی و واقعیات‌هایش را تجربه کرد. واکنش‌هایی که در فراز و نشیب‌های زندگی از خود بروز می‌دهیم، در این بازی، زودتر از موعد قابل زندگی کردن است! وسایل خاله‌بازی را از دبستان دخترانه فراهم کردیم. بچه‌ها حین بازی صدای قلب درآوردند. نقش پرستار و کادر درمان را ایفا کردند. مثلاً یک‌بار مهربی گفت: «تَبَش رفت بالا، الان تشنج می‌کنه.» این‌طور شد که بچه‌ها به جای رفتن به شهر، در مدرسه پزشک و پرستار شدند. در یکی از اردوها، به دهکده مدرسه رفتیم. بچه‌ها در حوضچه تنی به آب زدند و روز خوبی را با هم به شادمانی گذراندیم. یکی از بچه‌ها به بقیه دوستانش تا جایی که می‌توانست شنا یاد داد... آن‌ها با دیدن حیوانات دهکده خوشحال شدند. یکی از دانش‌آموزان گفت: «خانم گوسفندا چرا غذاهای ما رو نمی‌تونن بخورن؟» گفتم: «عزیزم حیوانات هم مثل ما هر غذایی رو نمی‌تونن بخورن.» پرسید: «خانم اون گیاه چه‌طور؟» پاسخ دادم: «نمی‌دونم عزیزم. منم هنوز خیلی چیزها رو بلد نیستم!» حالتی پرسش‌گرانه به چهره‌اش داد و گفت: «باشه خانم پس بیشتر تحقیق می‌کنم.»

یک روز دیگر قول داده بودم بچه‌ها را بیرم حوضچه دهکده. روز اردو با حوضچه تمیزی مواجه نشدیم. برای این که بدقول نشوم، بچه‌ها را بردم دبستان دخترانه تا آب‌بازی کنند. به آن‌ها گفتم: «بچه‌ها می‌خواین اصلاً سر قول و قرارمون بمونیم و بریم حوضچه دهکده؟» گفتند: «خانم تقصیر شما چیه؟»، «نه! چون آب حوضچه تمیز نیست، همین آب‌بازی خوبه ولی قول بدین بازی‌مون طولانی بشه.»

گاهی وقت‌ها هم، بچه‌های زیر نظر دانش‌یاران<sup>۲</sup> را که از درس فارغ شده بودند با خود به اردو می‌بردیم، بدون آن که به مقطع تحصیلی‌شان توجه کنیم. یک بار در پارک بوستان زندگی، پسری که سه سال «تکرار پایه»<sup>۳</sup> خورده بود، حفظ تعادل با وسایل ورزشی را به بچه‌های همسال و بزرگتر از خود یاد می‌داد. این از اعجاز سفر است که می‌فهمیم هیچ‌کسی ناتوان نیست و هر کسی استعدادهای منحصر به فردی دارد که ممکن است تا پیش از آن، کسی به آن توجه نکرده باشد. اردوی

۱- همیم یکی از مراکز صبح‌رویتن در مقطع دبستان است که نام آن مخفف همدلی، مشارکت، یادگیری و مسئولیت‌پذیری است.

۲- دانش‌یاران طرحی تابستانه است که معلم‌ها در آن به بچه‌ها کمک می‌کنند تا بنیهای علمی آن‌ها به اندازه‌ی قابل قبولی برسد.



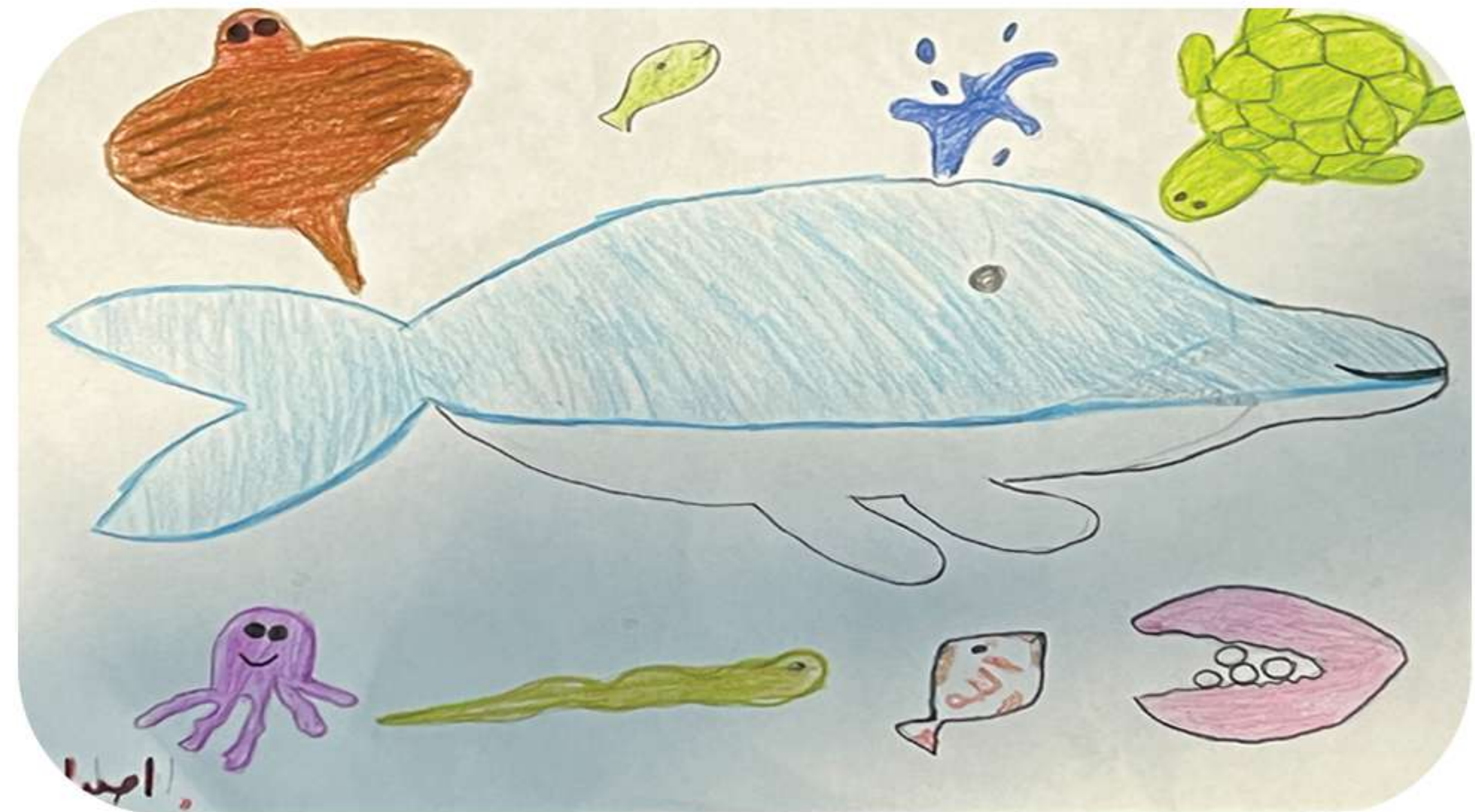
# نقاشی و روایت بچه‌ها از تابستان خندان

امروز اردو داشتیم همراه معلم های عزیز و همکلاسیبانم  
بدریا رفتیم احتیاجات ما سفر کرده بودیم اینجا جای بسیار  
زیبایی بود در اینجا ما جای بسیار دیدنی وجود داشت و  
همه ما بسیار لذت بردیم.

همه ما را دوست داشتیم بهترین جای که در اقیانوس پارک دوست  
داشتیم وقتی بود که به اعماق اقیانوس سفر کردیم  
و اطلاعات زیادی در مورد مریخ دریایی و انواع ماهی  
ها بدست آوردیم.

آغایی که در آنجا رفتی ما بود در مورد تمام موجوداتی که  
روی کره زمین وجود دارد به همه ما دانش آموختن  
توجه داد در مورد قد و وزن من و مال آنها بیشتر از  
همه در مورد کوسه ای که فقط می تواند یک بچه  
به دنیا بیاورد و برای به دنیا آوردن بچه باید بچه ای دیگر  
خواهر یا برادرش را بشود بعد می تواند به این دنیا بیاید  
فلا همه بسیار خوش گذشت کوسه روز به یادماندی  
برای همه ما مسگد.

باک! فرزانه عبدال

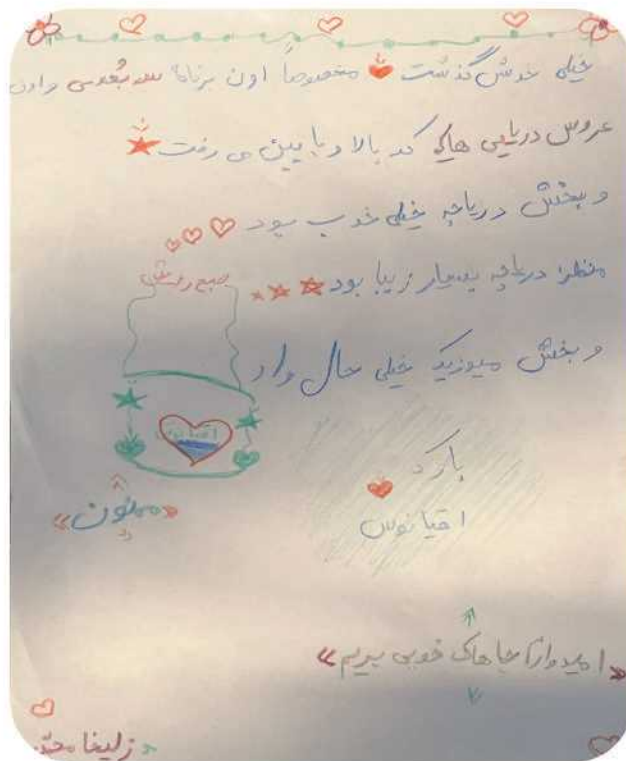
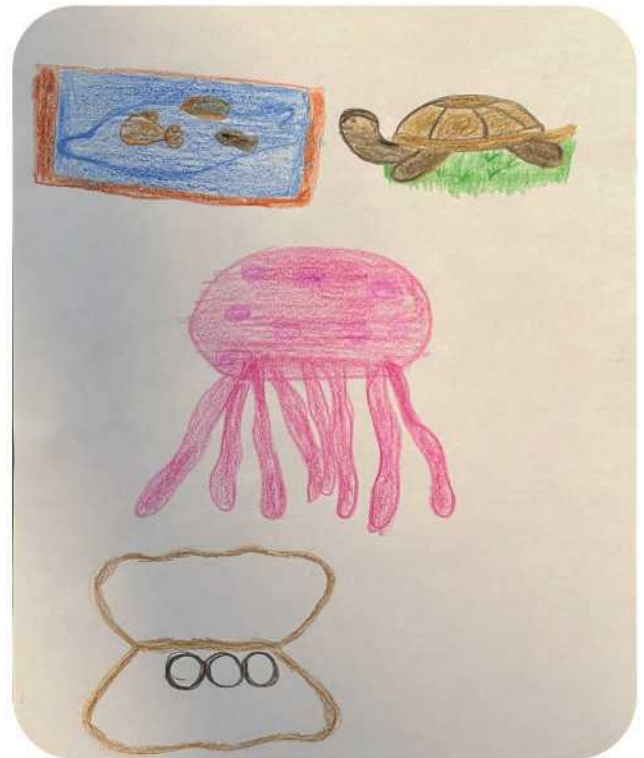


بهمن امروز خیلی خیلی خوش گذشت است  
و بادوستانم خاله بازی کردیم و خیلی خیلی خوش  
شوشت گذشت و من امروز به دوستانم  
شورا کسی عای شود را به دوستانم دادیم.

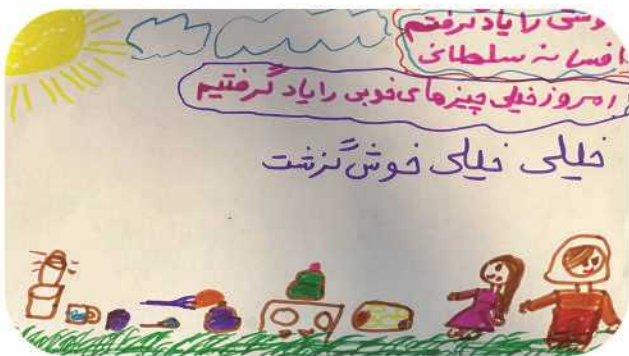
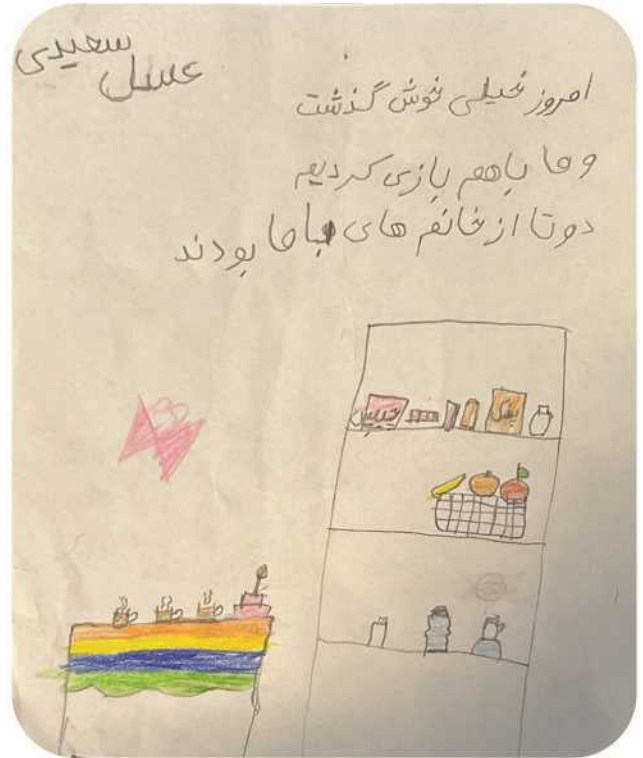


(به نام خدا)  
من صحابه اوستم.  
امروز به ما خیلی خیلی خوش گذشت.  
و چی زاین زیاده یاد گرفتیم.  
و آنجا خانم ی مهربانی و گلن یون  
و کازه آنجا اسپری کردیم. همه تو هم از خانم مولانا











## روایت‌ها

### اشتباه درست

جابزی

ایستگاه کوره‌ی آجرپزی، بچه‌های خوش‌سروزیان و با استعدادی دارد. جابزی هفته‌ای یک‌بار به دیدارشان می‌رود. در یکی از این روزها با آن‌ها راجع به اجزای گیاه و بذر صحبت کردیم و با هم بذر کاشتیم. یکی از مریبان گفت: «حالا که بذر رو کاشتیم باید بهش آب بدیم.» گلدان را گرفتند زیر شیر آب، عملیات کاشت سرنگون شد. ترسیدند که کار را خراب کرده باشند. گفتند: «وای خانم، حالا چه کار کنیم دیگه خاک نداریم.» مربی گفت: «دوباره امتحان می‌کنیم. فقط این‌بار دو مشت آب توی گلدون بریزین» از نو خاک برداشتیم و بذر کاشتیم. آدم اگر اشتباه نکند که یاد نمی‌گیرد! اشتباه لازمه مسیر یادگیری است.

### لباس سیخ‌سیخی

جابزی

یک روز در ایستگاه کوره با بچه‌ها درباره‌ی حیوانات حرف زدیم. بچه‌ها زیاد مرغ و خروس دیده بودند ولی مرغ و خروس را از هم تشخیص نمی‌دادند. «پشم»، «پَر» و «مو» حیوانات را با خودمان برده بودیم تا کلاژ بسازیم. احمد که به پشم دست زد گفت: «وای خانم این حیوون‌ها خودشون اذیت نمی‌شن با این پشم‌های تیز رو تنشون.» همگی خندیدیم. آن‌روز آن‌ها فهمیدند که این جزئی از بدن حیوانات است و مانند لباس عمل می‌کند.

### پسران نقاش‌باشی در ایستگاه سرو منتظراند

جابزی

در ایستگاه سرو فقط پسر بچه‌ها می‌آیند جابزی. پروژه نقاشی را با پسرهای هنرمندمان به جاهای خوبی رساندیم. تمرین خطوط، بافت، قرینه‌سازی، کار با زغال و ... شیرمحمد ۱۳ ساله، پسر عزیز و خنده رویی است که با عشق نقاشی می‌کشد. گاهی با خودم فکر می‌کنم تنها انگیزه من برای آمدن به صبح‌رویتن برقی است که در چشم بچه‌ها بعد از نقاشی و بازی فکری می‌درخشد. به جمله «خانم خیلی کیف داد» شیرمحمد فکر می‌کنم و آسوده به خواب شبانه می‌روم. شاید تنها انگیزه من برای کار همین است.

### قلک مغزی

جابزی

قلکی برای بچه‌ها تدارک دیدیم تا نتیجه‌ی آموخته‌هایشان را در قلک ببینازند. قلک شبیه مغز انسان است. بچه‌ها از اول این کار را دوست نداشتند چون فکر می‌کردند به‌نوعی امتحان کلاسی است. ما برایشان توضیح دادیم که هر چه از آزمایش‌ها دریافت کرده‌اند برای ما کافی است و هدف مقایسه کردن نیست. حالا کار به جایی رسیده که اسماعیل فرآیند آزمایش را نقاشی کشیده است و درون قلکش انداخته، چه بهتر از این؟



## نامه‌های درستکار

### مددکاری

«نامه‌ها» یعنی کسانی هستند که می‌خواهند همدیگر را بشنوند. دوست داشتیم بچه‌ها را با نامه به دفتر مددکاری پیشگام دعوت کنم تا بدانند که تکتک آن‌ها چه قدر برای ما ارزشمند و دوست‌داشتنی‌اند. دعوت‌نامه‌ها را به نوبت دست بچه‌ها رساندیم تا با هر کدام در زمان مقرر دیدار کنیم. قرار شد بعد از اینکه با چند نفرشان دیدار تازه کردیم، بقیه‌ی دعوت‌نامه‌ها را بفرستیم.

یک روز صدای نفس‌هایش را شنیدم، چهره‌ی خیسش یعنی اشتیاق برای دیدار. پسرک دعوت‌نامه را گرفت طرف من که بگوید مثلاً روز، روز دیدار اوست، فهمیدم چه قدر زمان برای او دیر می‌گذرد. گفتم: «عزیزم هر وقت نیاز داشتی با هم صحبت کنیم بیا مددکاری و منتظر دعوت‌نامه نباش.» سرش را انداخت پایین و گفت: «ببخشید.» برای همه بچه‌ها توضیح دادم این دعوت‌نامه فقط برای نظم بیشتر است و در واحد مددکاری به رویشان باز است تا حرف‌هایشان را به گوش ما برسانند. دعوت‌نامه را گذاشتم لای سررسیدم تا بوی اشتیاق و گرما و دویدن بیچد در دفترم. این روراست‌ترین و خلاق‌ترین دعوت‌نامه‌ی جعلی بود که در تمام عمرم دیده بودم.

## زنبور ملکه

### مددکاری

گاهی بچه‌ها رویاها و آرزوهای کوچکی دارند. دیواری پیش روی تصورات و باورهایشان ایستاده است که با یک تلنگر کوچک ما مددکاران شکسته و چشم‌اندازهای گسترده‌تری را نشانشان می‌دهد. دیواری که اگر امروز با اشاره ما فرو نپاشد، فردا روی سر زندگی خصوصی و تحصیلی کودکان دلبندهمان آوار می‌شوند. یک روز هم دخترکی آمد واحد مددکاری اجتماعی و از رویاهای کوچک و بزرگش گفت. تا این که از او پرسیدم: «چه شغلی دوست داری؟»

– اولاً برم خیاطی پول دربیارم. بعد کافه بزنم. آدم‌ها بیان واسم کار کنن. بعد که کار کافه‌ام گرفت، خودم برم همون‌جا مشغول بشم.

– چرا از اولش خودت نمی‌ری کافه رو بگردونی دخترم؟

– نمی‌دونم خانم

– می‌تونی موقع انتخاب‌رشته، فنی‌حرفه‌ای انتخاب کنی، بری طراحی و خیاطی بخونی، کار کنی. پس‌انداز کنی، بعد بری کافه بزنی و از اول خودت بالاسر کافه باشی.

– راست می‌گی. فکر می‌کردم باید منتظر باشم کارش بگیره. بعد خودم برم.

– تو برای خودت کافی هستی دخترم ولی در کنارش می‌تونی همکاری هم داشته باشی مثل عسل که بدون وجود زنبور ملکه تولید نمی‌شه حتی اگه هزار تا زنبور کارگر داشته باشیم. تو می‌تونی اون زنبور ملکه باشی.

## دل بستگی

### مددکاری

دو سال از انتقال من از مددکاری دبستان پسرانه به واحد مددکاری اجتماعی گذشته بود و همدیگر را نمی‌دیدیم. یک روز که از حوالی مدرسه رد می‌شدم، مرا از دور دید و شناخت. «خانم پس شما اومدی این یکی مدرسه؟ من می‌گم شما تو مدرسه‌ی ما نیستی؟ پس بالاخره پیدات کردم کجایی؟»

تا سر خیابان با من آمد و تا دو روز دیگر هم هر بار منتظر می‌ایستاد تا از مدرسه بیایم بیرون و مرا از خیابان عبور دهد. روز دوم از او تشکر کردم و به او گفتم تا دیگر منتظر من نماند. حتما شنیدن این جمله برایش سخت بود. شاید رفتن من از مدرسه شبیه ماندن رنج‌های او بود. می‌خواهم از او دورتر بایستم. بخشی از زندگی هم دور شدن خواسته یا ناخواسته عزیزانمان از ماست. گاهی که برای کاری به مدرسه آن‌ها سر می‌زنم، احوال همدیگر را می‌پرسیم. دوست دارم نماندن در گذشته‌ها و خیز برداشتن برای رفتن از خاطره‌ها و اتفاقات زندگی را یاد بگیرد. در مددکاری گاهی باید به بچه‌ها یاد بدهی چشم‌انتظار یک ناجی نباشد و به زندگی بدون عادت کردن به حضور دائمی دیگران ادامه دهند.





## تنهایی انسان معاصر

### مددکاری

آستین همت را زدیم بالا و برای مادر عرفان کاری شرافتمندانه پیدا کردیم. یک روز تابستانی که برای بازدید مددکاری رفتیم منزلشان، مادرش با یک سینی چای قندپهلوی از ما پذیرایی کرد. در خانه‌ای که کسی زنگ درش را نمی‌زد، از هر دری برای ما حرف زد. بعد از بازدید در دفترم این بیت شعر را نوشتم «بی‌مهری انسان معاصر در توست/ تنهایی انسان نخستین در من» دوستی، اولین خواسته برخی از مددجویان ماست. در سطرهای بعد نوشتم: «خواسته‌ی اول این خانواده از ما این است که یک گوش شنوا و یک همدلی کوچک مستمر بر آن‌ها ببخشیم.»

## سبز می‌شویم

### مددکاری

به چیزهای زیادی علاقه داشت یا فکر می‌کرد هیچ‌چیزی را دوست ندارد. یک روز در دفتر مددکاری متوسطه پسرانه صبح‌رویتن را باز کرد و نشست روبه‌روی من.  
\_ آقا ما اصلاً نمی‌دونیم می‌خوایم چه‌کاره بشیم.  
\_ قراره یک دوره‌ی ارزش‌ها برگزار کنم. بعد اون دوره شاید بتونی متوجه بشی کار دلخواهت چیه. ضمناً این کتاب رو هم فرصت کردی بخون پسر جست‌وجوگر.  
مدتی بعد هر از گاهی کتاب را از کتابخانه درمی‌آورد و چند صفحه از آن را می‌خواند. دوره که تمام شد آمد سراغ من و گفت: «آقا فک کنم می‌خوایم فوتبالیست بشیم.»  
\_ تبریک می‌گم بهت. پس می‌گم تو رو تو یک دوره‌ی فوتبال ثبت‌نام کن.  
\_ آقا، علاقه دوممون کامپیوتره.  
\_ این هم عالیه و چه خوب که داری تلاش می‌کنی تا علایقت رو بشناسی.  
یک بسته فرهنگی دادیم دستش و زمینه آموزش کامپیوتر را برایش فراهم کردیم.  
دوست دارم پاییز که برمی‌گردد سبزتر شده باشد و به‌جای ضمیر ما در میان صحبت‌هایش از ضمیر من استفاده کند. من به سبز شدنش ایمان دارم.

## یک جانیم در چند تن

### مددکاری

مدتی می‌شد که توی خودش بود. پسرک ما در مرکز همیم صبح‌رویتن کم‌حرف شده بود. لبخندهایش غمگین به نظر می‌رسیدند. در بازدید از منزلشان فهمیدم سه ماه است که داروهای خواهر نوجوانش تمام شدند و مادرش از پس هزینه‌های درمانی بر نمی‌آید. گزارش موردی‌اش را نوشتم و فرستادم روابط عمومی. مراحل اداری که تمام شد برایش نوبت «MRI» گرفتیم و به پزشک ارجاعش دادیم. ما در مددکاری به دنبال اصلاح محیط بچه‌هاییم چه بهتر که به بهبودی تن و روان خانواده بچه‌ها هم توجه کنیم.



## صفر هیچی ندارد

### روانشناسی

باهم اعداد را تمرین می‌کردیم گفتم: «این صفره، هیچی نیست، حالا بنویس ۳۰۳» نوشت و بلافاصله روی سر «صفر وسط عدد» تاج کشید. پرسیدم: «عزیزم این تاج چیه؟» با حالت دلسوزی در چهره‌اش گفت: «خانم خیلی گناه داشت. هیچی نداشت.» حالا هر وقت صفر بنویسد محال است تاج پادشاهی بر سرش نشانند.

## یادگیری الفبا با منچ

### روانشناسی

معلم رضا را ارجاع داد به واحد روانشناسی، مهارت خواندن و نوشتنش خوب نبود. وقتی درباره‌ی علاقه‌مندی‌هایمان با هم حرف زدیم، فهمیدم که رضا در منچ‌بازی برای خودش یلی است و آوازه‌اش هم توی مدرسه پیچیده. یکی دو نوبت که با هم بازی کردیم و برنده‌ی این میادین ورزشی شد، شیوه‌ی بازی را تغییر دادم. گفتم: «تو خیلی برنده شدی حالا بازی وارد مرحله سخت‌تری می‌شه. حالا یک نوبت با صفحه‌ی حروف روی منچ بازی می‌کنیم، یک نوبت هم با صفحه عدد. رضا برای این که جایگاهش را در این بازی از دست ندهد، بسیار تلاش کرد و حتی کار به جایی رسید که گفت: «این تمرین‌ها را بدید خونه هم انجام بدم که بازی رو از شما ببرم» اضافه شدن جدول حروف به بازی منچ یعنی رضا باید از یکی دو خوان سخت بگذرد تا بازی را ببرد. حالا رضا دیگر خوب می‌خواند و می‌نویسد و به حروف الفبا مسلط شده است.





## طرد یا نادیده گرفتن

همه ما می‌دانیم، متأسفانه، بچه‌هایی که در سطح خیابان کار می‌کنند، در معرض تجربه آسیب‌های متفاوتی هستند.

یکی از عمیق‌ترین آسیب‌هایی که بچه‌های کار تجربه می‌کنند، نادیده گرفته شدن یا «طرد اجتماعی» است.

ما در مدرسه صبح‌رویش، مسیری را برای گسترش رفتار صحیح با کودکان کار و در معرض آسیب شروع کرده‌ایم که اولین قدم آن، پژوهشی کیفی، با دغدغه اصلی «طرد اجتماعی» کودکان کار و خیابان در موقعیت واقعی خرید و اشتغال بوده است.

طرد، انواع مختلفی دارد. بعضی از طردها با رفتار واضحی دیده نمی‌شوند و فقط احساس می‌شود. بعضی از طردها قابل دیدن هستند، اما کسی درباره آن صحبت نمی‌کند. خیلی از طردها به قدری پنهان‌اند که حتی نمی‌توانیم وجودشان را حدس بزنیم، پس لفظ مناسبی هم برای تعیین و نشان دادن آن وجود ندارد.

وقتی کسی احساس طرد شدن از جامعه‌ای را داشته باشد، نسبت به آن جامعه «احساس تعلق» هم نخواهد داشت. این نبود احساس تعلق، باعث می‌شود که نه بتواند خود را در شرایطی قرار بدهد که حمایتی از جامعه بگیرد و نه خود می‌تواند شخصیت بهنجار و سالمی برای جامعه باشد، چون آن جامعه را از خود نمی‌داند.

خیلی از افراد، وقتی با کودکان کار مواجه می‌شوند، برای اینکه نمی‌دانند چطور برخورد کنند، رویشان را آن طرف می‌کنند که انگار کسی را ندیده‌اند. آن‌ها می‌گویند:

«واقعاً سردرگم... از دیدن التماس‌هاشون اذیت می‌شم، اما نمی‌دونم کار درست چیه؛ ترجیح می‌دم باهاشون درگیر نشم! بی‌احترامی هم نکردم!»

«اگه باهاش هم‌کلام بشم، ول نمی‌کنه... همین‌طور دنبالم می‌افته توی خیابون! از این کار اذیت می‌شم! روم رو می‌کنم اون طرف و می‌ره سراغ یکی دیگه!»

«خیلی تیزن! فقط کافیه یه نگاه بهشون بندازم... بدوبدو میان کنار ماشینم و شروع می‌کنن به تمیز کردن شیشه! بعد هم می‌زنن به شیشه که یه دشتی بده! من نمی‌خوام این اتفاق بیافته، برای همین اصلاً نگاهشون نمی‌کنم و مشغول کار خودم می‌شم.»

«فقط کافیه بهشون سلام کنی! دیگه درگیرشون شدی! ول کن نیستن که! وقتی بهشون محل نمی‌دم، نه اون‌ها اذیت می‌شن و نه من!»

از شما می‌خواهم که یک لحظه خودتان را در موقعیتی که برایتان توصیف می‌کنم قرار دهید:

«روزی پنج ساعت مجبورید که در خیابان‌های شلوغ شهر کار کنید. هر روز حدود ۵۰۰ نفر از کنار شما رد می‌شوند که با شما طوری رفتار می‌کنند که انگار وجود ندارید یا نامرئی هستید.»

به خودتان چه حسی دارید؟!

به آن آدم‌ها چه حسی خواهید داشت؟!

نسبت به آن شهر و مردمش چه حسی را تجربه می‌کنید؟!

این موقعیتی است که بچه‌ها هر روز تجربه می‌کنند. اگر شما جای این بچه‌ها باشید، چیزی از «عزت نفس» و «شخصیت»تان باقی می‌ماند؟! «احساس ارزشمندی» می‌کنید؟!

حتی اگر شرایط مالی بچه‌ها تغییر کند، به نظرتان کسی که حس بی‌ارزشی دارد، می‌تواند تلاش کند و «آینده» خود را بسازد؟!

آیا دور از واقعیت است اگر او در آینده، هیچ حس تعهد و تعلق نسبت به «جامعه‌ای که او را سال‌ها طرد کرده است»، نداشته باشد؟!

می‌توان گفت اولین هشدار که برای رفتار ناسالم نسبت به این بچه‌ها وجود دارد، «ندیده‌گرفتن» و «طرد» روانی‌شان است. پس اگر خواهان انجام «رفتار صحیح با کودکان کار» هستیم، اولین قدم برای حفظ سلامت روان این بچه‌های عزیز، «حضور بی‌قید و شرط» کنارشان و «دیدن توأم با احترام، محبت و حمایت» آن‌هاست.

ممکن است با خواندن این کلمات، احساس کنید بار مسئولیت زیادی روی دوشتان گذاشته شده و از این به بعد، لازم است که زمان زیادی برای آن‌ها بگذارید تا این رفتار صحیح انجام شود!

چنین حسی نداشته باشید!

حداقل‌ترین توقعی که از شما برای انجام رفتار صحیح با کودکان کار می‌رود، این است که وقتی با کودکان کار مواجه می‌شوید، چند ثانیه مکث کنید، به چشم‌هایشان نگاه کنید، چند کلمه با آن‌ها حرف





بزنید و اگر نخواستید زمانی بیشتر بگذارید، با احترام، از کنارشان رد بشوید.

رفتار درست لزوماً این نیست که از شما خواسته شود تا زمانی که بچه‌ها راضی نشده‌اند، پیش آن‌ها بمانید. مسئله جلوگیری از ندیده‌شدن آن‌هاست.

اگر «انتخاب شما»، رفتار صحیح با کودکان کار است، در زمان مواجهه با آن‌ها، ابتدا از خودتون سوال بپرسید و ببینید که شرایط این را دارید که «آن‌ها را بشنوید» یا خیر؟!

ممکن است به هزاران دلیل، حوصله صحبت یا زمان آن را نداشته باشید. آن موقع‌هاست که جواب شما به این سوال، منفی خواهد بود. در این صورت، از شما می‌خواهیم که:

- ۱- رویتان را از بچه‌ها برنگردانید.
- ۲- ارتباط چشمی با آن‌ها بگیرید.
- ۳- با مهر و احترام، سلام کنید.
- ۴- در یک جمله به آن‌ها بگویید که شرایط ایستادن یا خرید کردن ندارید.
- ۵- و به مسیرتان ادامه دهید.

برای مثال چنین دیالوگی داشته باشید:

- (درحالی‌که به چشمانشان نگاه می‌کنید) سلام! خسته نباشی! من الان ذهنم خیلی درگیره و شرایط ندارم صحبت کنم! باید برم، موفق باشی عزیزم!  
 - (درحالی‌که به چشمانشان نگاه می‌کنید) سلام! خسته نباشی عزیزم! من چیزی لازم ندارم. باید برم و عجله دارم. موفق باشی!

- (وقتی پشت چراغ قرمز هستید و یکی از بچه‌ها به ماشینتان نزدیک می‌شود، شیشه ماشین را پایین بیاورید، سرتان را از ماشین بیرون ببرید، به چشم‌هایش نگاه کنید و بگویید) سلام! خسته نباشی عزیزم! من نمی‌خوام شیشه ماشینم رو تمیز کنی. خیلی عجله دارم و باید برم. دستت درد نکنه!

احتمال دارد که بچه‌ها دنبالتان راه بیافتند، شیشه‌پاک کنشان را روی شیشه ماشینتان بکشند و شیشه از قبل هم کثیف‌تر شود، حتی ماشینتان را خط بیاندازند یا بد و بی‌راه بگویند. در آن لحظه به خودتان یادآوری کنید که هیچ‌کدام از این کارها غیرقابل جبران نیستند.

در این موارد «رفتار خنثی» داشته باشید و رد شوید. رفتار خنثی یعنی در کلام و زبان بدنتان هیچ آثاری از هیجان و احساس مثبت و منفی نباشد. درعین‌حال بی‌احترامی‌ای نیز به بچه‌ها نکنید.

اما اگر شرایط شنیدن بچه‌ها را دارید (طبق آموزش‌هایی که در شماره‌های قبل نشریه برایتان توضیح داده ایم)، موقعیتی که در آن دارید را بررسی کنید:

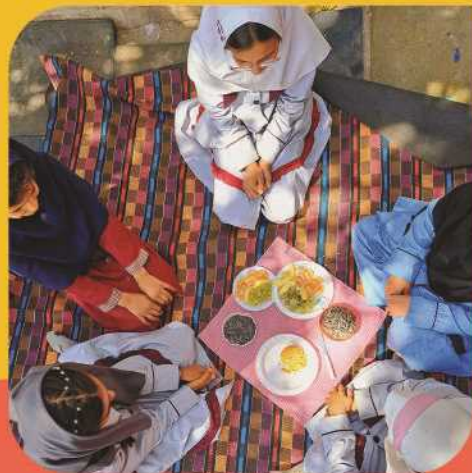
۱- کالا یا خدماتی به من می‌فروشد: مثل فروشنده با

او رفتار کنید و اگر تمایل به خرید دارید، مثل یک خریدار، کیفیت را چک کنید، قیمت بپرسید و باقی پولتان را بگیرید.

۲- چیزی ارائه نمی‌دهد و پول می‌خواهد: به هیچ عنوان پولی پرداخت نکنید، چون با این کار، ماندن در جایگاه «تکدی‌گری» را در آن‌ها تقویت می‌کنید.

۳- تقاضای خرید خوراکی دارد: در ۹۹ درصد موارد چیزی نخرید؛ چون با این کار، سواد مالی، تاب‌آوری و عزت نفسشان را از آن‌ها می‌گیریم. اگر در ۱ درصد موارد خواستید خوراکی بخرید، با او در خرید آن خوراکی شریک شوید. (به هیچ‌عنوان کالای اساسی تهیه کنید و شماره سرپرست او را بگیرید و به ان‌جی‌اوه‌ای حمایتی فعال در این حوزه ارجاع بدهید).

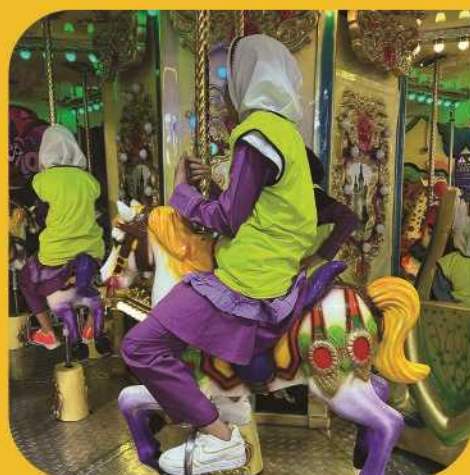




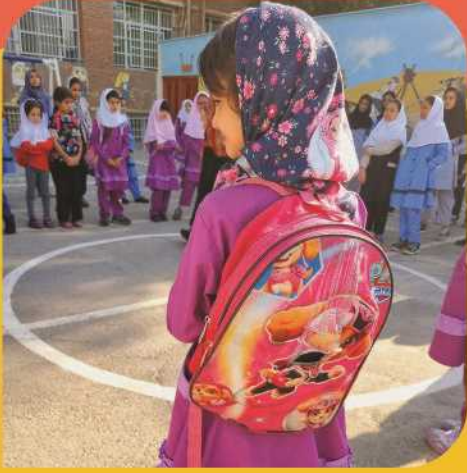












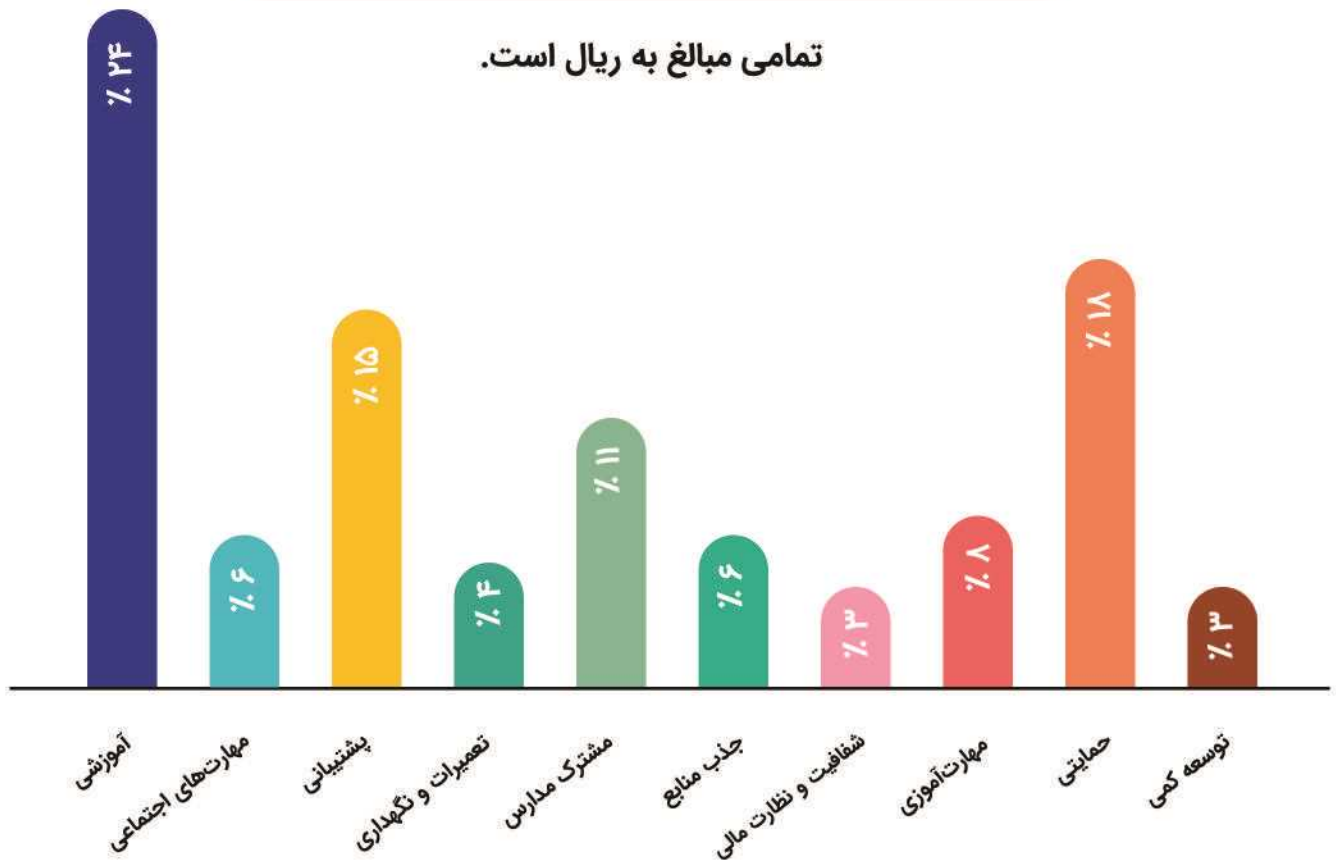


# میانگین هزینه‌های ماهیانه بهار و تابستان ۱۴۰۲



**جمع کل**  
۳۶/۶۳۲/۴۰۳/۴۳۶

تمامی مبالغ به ریال است.





صبح‌رویش یک مجموعه مستقل و مردم‌نهاد است که همه هزینه‌های آن، با حمایت های مردمی تأمین می‌شود. جهت حمایت از صبح‌رویش می‌توانید از طریق روش‌های زیر اقدام فرمایید:

۱) **حمایت نقدی موردی:** شماره کارت ۷۶۹۲ ۴۰۰۱ ۱۲۱۹ ۶۲۷۴، بانک اقتصاد نوین، به نام مؤسسه نسیم صبح‌رویش.

۲) **حمایت نقدی مستمر (طرح شناسنامه):** شما می‌توانید با پرداخت ماهیانه مبلغ ۱۰۰ هزار تومان، حامی آموزش و توانمندسازی یکی از دانش‌آموزان صبح‌رویش باشید. برای اطلاعات بیشتر به سایت صبح‌رویش بخش حمایت مستمر مراجعه کنید.

۳) **حمایت غیرنقدی:** شما می‌توانید در صورت تمایل، اقلام و کالاهای اهدایی از جمله دارو، مواد غذایی، پوشاک نو، وسایل آموزشی و... را برای مدرسه صبح‌رویش بفرستید. برای اطلاعات بیشتر با شماره ۰۹۱۲۸۹۷۷۰۴۰ تماس بگیرید.

۴) **همیاری (فعالیت داوطلبانه):** اگر مایل به فعالیت داوطلبانه در صبح‌رویش هستید، رزومه و مشخصات خود را به شماره ۰۹۱۲۸۹۷۷۰۴۰ ارسال یا از طریق سایت، فرم همیاری را پر کنید.

با معرفی صبح‌رویش به دوستان و نزدیکان خود، گامی در جهت آینده بهتر کودکان کار و آسیب‌برداریم.



برای ورود به سایت صبح‌رویش اسکن کنید